سال ۴۲ تقریباً دو ماه بعد از ۱۵ خرداد خونین بود که علی عبده تصمیم به تأسیس باشگاه پرسپولیس گرفت

حلاجی کرد. مردی که با وجود لاتی و لوتی‌اش، برای برگزاری اولین دوره بولینگ جهان در ایران، برای اینکه پرسپولیس‌اش را نیم قرن پیش حرفه‌ای اعلام کند زحمت‌ها کشید و در تنهایی کریهی مرد. سه بار تا دم مرگ رفت. بار اول وقتی که اراذل آذر ابتهاج او را لت و پار کردند، بار دوم باشگاه سوپر مدرنش در آتش روزگار سوخت و بار آخر وقتی که در تنهایی‌هایش در حمام لوکس لندنی بعد از ورزش عصرگاهی کنار دوستانش زیر دوش حمام افتاد فهمید که دیگر توان درافتادن با ملک‌الموت را ندارد. آن روزها که روزنامه‌های چرک سیاسی در ایران بهتان‌هایی مثل قتل غلامرضا تختی را به دنباله او بستند و بعدها این قضیه بعد از آنکه با اسم امریکایی آلن مورگان و تبعه usa قهرمان بوکس ایالت واشنگتن و نفر اول مسابقات دستکش طلایی میان وزن شد با کسب مدرک تحصیلی خود در رشته مدیریت تربیت بدنی به ریاست امور ورزشی ایالت دی سی انتصاب شد. شاید حضور او طی دو سال متوالی (۱۹۵۳ تا ۱۹۵۵) بر مسند ریاست امور ورزش ارتش امریکا (در واشینگتن) این ظن را تقویت کرده بود که او حتی در معیت ارتش امریکا در جنگ ویتنام نیز شرکت کرده است. عبده همچنین به مدت یکسال ریاست فدراسیون والیبال واشنگتن را به عهده گرفت. در پاییز ۱۳۴۰ بود که علی عبده بعد از ازدواج با هما در تهران مستقر شد و با بنیاد گذاشتن شرکت خصوصی «سی آرسی» به‌صورت سهامی خاص به میدان آمد. شرکتی که نام دربارِیان بزرگی در میان سهامدارانش دیده می‌شود. سال ۴۲ تقریباً دو ماه بعد از ۱۵ خرداد خونین بود که علی عبده تصمیم به تأسیس باشگاه پرسپولیسی گرفت که بعدها به پرمخاطب‌ترین کلوپ ایران تبدیل شد. البته در آذرماه بود که جشنی ترتیب داد و در حضور مقامات بلندپایه مملکتی پرده از رؤیاهای اسپورتش برداشت. حالا دیگر رسماً دوهکتار زمین مرغوب در جاده شمرون داشت (خیابان کوروش بزرگ) و گمان می‌کرد که می‌تواند با افتتاح یک سالن مجهز به دو خط بولینگ بتواند از اقشار مایه‌دار و خرده بورژوازی تازه متولد شده ایرانی پولی بستاند که با آن بتواند خرج و برج سایر تیم‌ها (بویژه فوتبال) و تأسیسات‌اش را یر به یر کند. دو سال بعد بود که کار و کاسبی علی عبده رونقی فراتر از حد پیش‌بینی پیدا کرد و او در فکر این افتاد که بتواند سالن بدنسازی و دیگر مکان‌های ورزشی را نیز به سالن بولینگ اضافه کند و روز به روز به تعداد مراجعین اش اضافه گردد. بعد از به هم زدن با آذر ابتهاج و حمله چاقوکشان آذر به عبده در خیابان سعدی، آقای محمد خاتم اولین کاپیتان تیم‌های ملی و تاج تهران و خلبان اختصاصی شاه با او شریک شد.

بار اول در سال ۴۷ بود که خیامی، عبده را راضی به حضور ستاره‌های پرسپولیس در پیکان کرد و سال بعدش با مربیگری آلن راجرز قهرمان ایران (وجام دوستی) شد. اما پس از یک سال، آقای خیامی علناً به بچه‌ها گفت که «از بالا به‌ش دستور دادن فقط به صنعت بچسبد و از ورزش دست بکشد». چنین شد که آقای خیامی به بچه‌ها گفت «مبلغ قراردادی که به‌تان داده بودم را هم ازتان نمی‌گیرم و شما می‌توانید به هر تیمی که خواستید بروید.» در سال ۴۹ همه ستاره‌های قرمز مجدداً به پرسپولیس برگشتند و دل عبده آروم گرفت و پرسپولیس در راهی افتاد که دیگر متلاشی کردن‌اش محال بود. حتی دگرگونی‌های وسیع انقلاب نیز دست به انحلال اش نزد و با اینکه اسم آزادی و پیروزی را جایگزین پرسپولیس کرد اما این اسم همیشه ورد زبان مردم ماند و کار به جایی رسید که آخرش حتی انقلابی‌ها هم رأی به تجدید همین عنوان پرسپولیس دادند.

چند ماه پیش از آتش‌سوزی بولینگ عبده که همه چیز در آن حریق عجیب جزغاله شد (زمستان ۵۶) خیامی باز به عبده پیشنهاد کرد که نیمی از باشگاه بولینگ او را به قیمت ۱۱۰ میلیون تومان بخرد. ۱۱۰ میلیون با دلار ۵ تومانی آن زمان رقمی وحشتناک بود. منظور خیامی از این خرید راه‌اندازی یک پروژه عظیم اقتصادی بود که سالن‌های بسکت و استخر سونا و تفریحات کودکان را به فروشگاه‌های مجهز و شیک و اروپایی تبدیل کند و در عوض فقط قسمت‌های مربوط به بولینگ اش پابرجا بماند. به محض این پچپچه، رسانه‌ها قیامت کردند که «تبدیل ورزشگاه به فروشگاه، کم از خراب کردن مسجد نیست و این کار ظلمی اساسی به ورزش ایران است» و حتی یکسری‌ها علم و کتل و اعلامیه و پلاکارد به دست گرفتند که اجازه فروش ورزشکده مردم را ندارید و چنین شد که در نهایت رأی عبده را زدند. عبده از خیر این ۱۱۰ میلیون گذشت و استخر شنا، بولینگ، سالن بسکتبال، تیم فوتبال و تمام آن چیزهایی که «تفریحات سالم» تلقی می‌شد ماندگار شد و حتی قسمت‌های جدیدی هم به آنها اضافه شد. اما چند ماه بعد یک روز به عبده خبر مهلکی دادند که «باشگاه در آتش سوخت». یک شعله کوچک همه چیز را جزغاله کرد. دستگاه‌های بولینگ ذوب شد و تریا، رستوران، دیوارها و سقف‌ها فرو ریخت و تیرآهن‌های قطور از فرط حرارت پیچیدند به هم؛ این یعنی بیست میلیون تومان ضرر مالی به پول آن زمان و حداقل هشت ماه فرصت که دوباره نوسازی شود و به روز اول برگردد. بیمه بر اساس آنچه که از دوازده سال پیش پرداخت می‌شد برآوردی حدود ۵/۵ میلیونی عرضه می‌کرد و عبده که مغموم و درهم شکسته بود فریاد می‌زد که «ایکاش همه جای باشگاه جزغاله می‌شد تا از قید آن رها بشوم». به قول خودش تنها چیزی که او را دلداری می‌داد همان قطره اشکی بود که بر گونه هوادار غلتیده بود و شبیه اشک یتیمان بود. عبده بی‌دل و دماغ بود و از سوختن بولینگی که ۴۵۰۰۰۰ تومن حقوق ماهانه برای دستمزد ۳۰۰ کارمند و کارگرش را تضمین می‌کرد غمزده بود. دیگر جایی برای آن ۵ هزار نفر علاقه‌مندی که هر هفته به کلوپ اش می‌رفتند و دل می‌دادند و قلوه می‌گرفتند نبود. سه روز بعد از این آتش‌سوزی، کار عبده به بیمارستان کشید. نه بابت اینکه پول پس‌انداز خود و محصول میراث پدری اش شیخ محمد عبده جزغاله شده بود بلکه بیشتر بابت افتراهایی که بویژه رقبای تجاری‌اش به‌ش می‌زدند. افتراهایی مبنی بر اینکه او کلوپش را عمداً آتش زده است که چند برابرش را از بیمه بگیرد. از درد این بهتان‌ها بود که در خسته خانه‌ها افتاد. دکترها گفتند که باید از کارهای پراسترس و پرفشار دوری کنی، وگرنه این قلب برای تو دیگر قلب نمی‌شود. اما عبده بسترنشین حالا دیگر با نشریات هم مصاحبه نمی‌کرد و در میادین آفتابی نمی‌شد. همان مردی که در خیلی از بازی‌ها، همچون مربی و سرپرست، حتی روی سکوی تیم‌های بسکتبال و والیبال خود می‌نشست و همه چیز را شخصاً زیر نظر داشت، آرام آرام رفت توی لاک خودش. سعی می‌کرد در بحبوحه بازی‌ها به سفر نرود اما اگر سفر اضطراری هم -مثل آن داستان مسافرت به لندن- پیش می‌آمد، از تلفنچی بولینگ می‌خواست که خط تلفن همیشه باز باشد و او را دم به دقیقه از اخبار جزئی و جزمی تیم بی‌خبر نگذارد. از زمستان ۵۶ تا زمستان ۵۸ خبر مرگش پیچید، جمعاً دو سال هم طول نکشید. رسانه‌ها خبرهای داغی را در بحبوحه انقلاب از دریافت بیمه ۲ میلیون دلاری توسط فاطمه پهلوی به‌خاطر آتش‌سوزی بولینگ چاپ می‌کردند و پیازداغش را زیاد می‌کردند. تا اینکه خبری یک خطی سر از رسانه‌ها درآورد. علی عبده تمام کرد. بعدها آقای کیانی بولینگ‌باز برجسته ایران و رفیق جینگ عبده برایم تعریف کرد که «در لندن همه‌اش باهم می‌رفتیم اسکواش بازی می‌کردیم. یک لحظه اسم پرسپولیس از زبانش نمی‌افتاد. آن شب هم بعد از تمرین اسکواش حوله‌اش را برداشت رفت توی حمام دوش بگیرد برگردیم خانه. هی نشستیم هی دیدیم نیامد. آخرش رفتیم دیدیم زیر دوش افتاده. شما هم هی نوشتین که توی جکوزی اش جان داد که از او یک مرفه بی‌درد بسازید.»

۴ اولین حرفه‌ای گرایی

روزی که باشگاه پرسپولیس اعلام کرد که دیگر دست به حرفه‌ای گرایی تمام و کمال می‌زند و خرج خود را از باشگاه‌های آماتور ایران جدا می‌کند انگار نوزاد ناقص‌الخلقه‌ای در یک زایمان مصنوعی در یک زایشگاه پرهیاهو دیده به جهان گشود. امروز چیزی حدود ۴۷ سال از آن روزها می‌گذرد که جامعه فوتبال ایران از دست بلندپروازی‌های عبده چهارشاخ مانده و از خود می‌پرسید این دیگر چه معجونی ست که مشتزن قدیمی راه انداخته است؟ پروژه حرفه‌ای‌سازی او شامل طرحی دامنه‌دار در جهت زیر پوشش قرار دادن صدها بلکه هزاران! بازیکن انتخابی در اردوی این تیم بود تا از این طریق، یک فوتبال گلخانه‌ای -البته با کمیتی بالا- را تست بزند. آن روزها تمام تیم‌های ایران حالت بدوی و آماتور داشتند یا به قول آقای دال- اسداللهی پرتوان مفسر آن روزگار، در شمایل «شترگاوپلنگ» فرو رفته بودند که نه شباهتی به آماتوریسم آرمانی داشت و نه سرسپرده «نیمه‌حرفه‌ای گرایی» بود و البته برخوردار از امکانات پرفشونالیسم کامل هم نبود. تمام فوتبالفارسی در قالب چند کلوپ یا دسته یا تیم اسم و رسم‌دار چپیده بود که زیستی لاک‌پشتی داشتند و البته سازمان‌هایی از قبیل تاج نیز بودند که حقوق بخور و نمیری به بازیکنان خود می‌دادند و در ازای آن از توپچی‌های خود سفته یا تارموی سبیل به گروگان می‌گرفتند. برخی از کلوپ‌ها نیز وابستگی‌هایی به مراکز صنعتی داشتند و بازیکنانی استخدام می‌کردند تا در کنار هشت ساعت کار «یدی» برای کارخانه، عصرها نیز برای باشگاه و دل خود توپ بزنند. در همین روزها بود که ناگهان جرقه‌ای در کله آقای عبده افتاد و اعلام کرد که «پرسپولیس از این به بعد در مسابقات باشگاه‌های تهران که مخصوص تیم‌های آماتوری است شرکت نخواهد کرد و تیم آماتور پرسپولیس در آن مسابقات حضور خواهد یافت». در همین تصمیم بود که این تیم برخی از بازیکنان خود را در قالب بازیکنان حرفه‌ای معرفی کرد و الباقی را به‌عنوان «آماتور» در نظر گرفت که البته آنها نیز در تیم اصلی به طور مداوم در لیگ قبل به میدان رفته بودند. آن روزها فدراسیون نوپای آتابای در نظر داشت به منظور آغاز لیگ سراسری ایران (جام تخت جمشید) یک دوره مسابقات بین تیم‌های دسته اول تهران ترتیب دهد تا از جمع این ۱۶ تیم، شش تیم جواز حضور در لیگ را پیدا کنند. تیم آماتور پرسپولیس در این مسابقات به‌عنوان نهم رسید و دماغ لُژنشینان امجدیه باد کرد. تیمی که دوزار بازی‌های مقدماتی تخت جمشید را جدی نگرفته بود بلکه چنان به طنز و مطایبه برخورد کرده بود که ناگهان به خاطر سرگرم شدن در بازی دوستانه با تیم‌هایی چون کریستال پالاس انگلستان، دو بازی نخست خود را از دست داد و فدراسیون قاطع آتابای، هر دو بازی را ۳-۰ به سود گارد و شهربانی اعلام کرد. این تنها شکست این مسابقات انتخابی نبود بلکه شکست دوبر صفر آماتورهای قرمز از تاجی‌ها (که قهرمان این مسابقات شد) طرفداران دوآتشه پرسپولیس را عبوس کرد. آن روزها تیم عبده فقط دوست داشت به مصاف تیم‌های ینگه دنیا برود و بگوید که کلاس فوتبال ایران در حدی نیست که خودش را درگیر آن کند. سه مساوی ۱-۱ با تیم‌های اسلوابودا یوگسلاوی، بولدکلوین دانمارک و گورانی برزیل در تهران اعتبار چندانی برای پرسپولیس به بار نیاورد. یک تساوی ۲-۲ با اسپارتاپراگ، یک پیروزی ۳-۲ بر تیم ملی قطر و یک برد ۲-۰ بر تاج بحرین از دیگر نتایج این دوران خروسخوانی بود تا اینکه سرخ‌ها هوس سفر به کویت کردند و در آنجا نیز سه بازی با تیم‌های برتر کویتی (العربی، السالمیه و القادسیه) انجام دادند که محصولش یک برد و دو مساوی بود.

اندکی بعد در فاصله میان بازی پرسپولیس و ایالت سائوپولوی برزیل یک اتفاق بسیار مهم برای تیم عبده رخ داد و طرح جنجال آفرین حرفه‌ای شدن پرهوادارترین تیم ایران علناً با سد و شکست مواجه شد. دیگر در همین جا بود که پرسپولیس به ناچار با اعلام انحلال تیم حرفه‌ای خود، دوباره فعالیت‌های خود را در سطح آماتور پی

دکتر اکرامی؛ بنیانگذار شاهین. تیمی که بعدها ستاره‌هایش سر از پرسپولیس درآوردند.

